

جایگاه حقوق بشر و سکولاریسم در اندیشه جمهوری خواهی

گفتگو با مهرداد درویش پور



گرچه من اولویت بیشتری برای دمکراسی و سکولاریسم قائم اما همزمان از جمهوری خواهی به مثابه مطلوب ترین شکل گذار به دمکراسی و سکولاریسم در ایران دفاع می کنم. هم از این رو از دیر باز طرفدار نزدیکی هر چه بیشتر نیروهای جمهوری خواه، دمکرات و سکولار بوده ام و همچنان از آن حمایت می کنم.

جمهوری خواهی در ایران به معنای واقعی کلمه، خواهی است که در آن نه تنها حقوق بشر و سکولاریسم، بلکه اصول دین و تعالیم دینی نیز به رسمیت شناخته شده و در چارچوب آن نهادینه شده است. این نوع از خواهی، برخلاف آنچه که در غرب به عنوان خواهی شناخته می شود، خواهی است که در آن دین و سکولاریسم با هم در تضاد نیستند و هر دو در کنار هم می توانند به عنوان بنیادهای یک جامعه پیشرفته و دموکراتیک عمل کنند. در ایران، خواهی به معنای واقعی کلمه، خواهی است که در آن دین و سکولاریسم با هم در تضاد نیستند و هر دو در کنار هم می توانند به عنوان بنیادهای یک جامعه پیشرفته و دموکراتیک عمل کنند.

چرا جمهوری خواهی تبدیل به جنبشی همه گیر نشده است؟

دلایل بسیاری را می توان برشمرد که بخشی از آن به شرایطی که در آن بسر میبریم بر میگردد و بخشی دیگر به کنش های ما و تجربیات مربوط به آن. نخست آن که به رغم وجود اندیشه های نیرومند جمهوری خواهانه، جنبشی اجتماعی به نام جمهوری خواهی در ایران وجود ندارد که بستر رشد و تغذیه این جریان باشد. ما میتوانیم از جنبش های اجتماعی نیرومندی همچون جنبش دانشجویی، جنبش سندیکایی کارگری، جنبش زنان و دیگر جنبش های ضد تبعیض (قومی، دینی و...) و مبارزه برای حقوق برابر شهروندی، دمکراسی و جدایی دین از دولت نام ببریم. اما در شرایط حاضر کمتر می توان از وجود جنبش بالفعل جمهوری خواهی در ایران نام برد. از این نکته نباید نتیجه گرفت که هویت جمهوری خواهی فاقد ارزش است و یا باید آن را مسکوت گذاشت. برعکس تاکید بر جمهوری خواهی به جامعه پیام روشنی میدهد که ما به عنوان نیرویی تجدد طلب با نظام های موروثی، مسلکی و دینی مخالفیم و مایلیم به جای حکومت های تجربه شده استبدادی در سطح ملی و بین

المللی رویکردی امروزین داشته باشیم. اما مهم است که جامعه دریابد ما برداشتی ایدئولوژیک از جمهوری خواهی و به طور کلی از سیاست ورزی در سر نداریم و هست و نیست ما در جمهوری خواه بودن مان خلاصه نمی شود؛ بلکه ما جمهوری خواهان قبل از هر چیز خواهان برچیده شدن هرگونه تبعیض و استقرار دموکراسی و جدایی دین و دولت از یکدیگر و تامین رفاه اجتماعی در کشور هستیم. جریان معتدل، مسالمت جو، امروزین، طرفدار استقلال و یکپارچگی کشور که در عین حال خواهان روابط دوستانه با جهان غرب می باشد. باید به جامعه به صراحت پیام داد که ما طرفداران پر و پا قرص صلح و دموکراسی هستیم و هرچند خواستار برچیدن استبداد دینی در ایران هستیم اما با حمله نظامی به ایران و جنگ طلبی از سوی هر کشوری که باشد مخالفیم. همان طور که اشاره شد دموکراسی خواهی و سکولاریسم و لائیسیته بخش مهمی از اندیشه های ما و بسیاری از دیگر جمهوری خواهان کشور را تشکیل می دهد. پرسش این جا است تا چه اندازه در این زمینه توانسته ایم این بعد از اندیشه های خود را برجسته کنیم و به چالش گفتمان های دینی تئوکراتیک و دیگر اندیشه های استبدادی بپردازیم؟ تا چه حد نشان داده ایم که مبارزه برای حقوق بشر، جنبش ضد تبعیض و دفاع از حقوق برابر شهروندی، نهادهای مدنی، کارزار دفاع از زندانیان سیاسی، مبارزه برای آزادی احزاب، مطبوعات و انتخابات آزاد برای ما از اولویت سیاسی برخوردار است؟ و یا آن که تا چه حد در جامعه ای که فقر و فساد در آن همچون بمب ساعتی عمل میکند، مبارزه برای رفاه و عدالت اجتماعی به موضوع کار ما بدل شده است؟ تصور کنید در جامعه ای که روزانه با دهها موضوع مهم اجتماعی سرو کار دارد، نیرو هایی حضور داشته باشند که به جای آن که مطالبات مردم را به دغدغه ذهنی خود بدل کنند، بیش از هر چیز تنها به تبلیغ جمهوری خواهی بپردازند. برآستی تا چه حد با چنین رویکردی این جریان شانس همه گیر شدن را خواهد داشت؟ ما به جای آنکه بکوشیم دغدغه های خود را به سؤال جامعه بدل سازیم، باید برای تبدیل پرسش های جامعه به دغدغه های ذهنی خود بکوشیم. چنین رویکردی شاید شانس بهتری برای معرفی جمهوری خواهان به عنوان نیروی دمکرات، سکولار، طرفدار عدالت اجتماعی و تجدد طلب فراهم آورد. وگرنه فعالیت های ما سرنوشتی نظیر تکاپوهای ایدئولوژیک و فرقه گرایانه بسیاری از دیگر گروه ها به خود خواهد گرفت که عمری را به خود دلمشغولی تلف کرده اند. تکرار چنین روندی تنها جمهوری خواهان را به نیرویی فاقد قدرت اثرگذاری بدل خواهد ساخت. من برآستی نمیدانم تا چه حد نسل جوان، پرسش های آنان و رویکردهایشان را میشناسیم و یا اصلا آنان را به جد می گیریم. اگر سیاست ورزی ما

بوی کهنگی دهد، اگر حاملان اندیشه ای دمکراتیک، جمهوری خواهانه و سکولاریستی در ایران از زبان مدرن و امروزی سیاست ورزی بی بهره باشند، هیچ شانسی برای همه گیر شدن نیروهای جمهوری خواه در ایران فراهم نخواهد گشت.

به گمان من تلاش برای ایدئولوژی زدایی از سیاست و از اندیشه جمهوری خواهی و رویکرد به جنبش های اجتماعی و حقوق بشری به جای آلترناتیو سازی های قلابی و دست نشانده قدرت های خارجی و یا کرنش به صاحبان قدرت در ایران، به صدای سوم زمینه پذیرش اجتماعی بهتری می دهد. در عین حال باید مراقب بود که چالشگراییانه بودن باورهای ما نباید به معنی فضایی اندیشیدن مان تلقی شود و یا چهره ای عبوس و غیر اجتماعی از ما در اذهان بر جا گذارد. باید به قول یکی از اندیشمندان سیاسی ایرانی بیلپت تئاتر را ارزان نمود تا با شرکت بیشتر افراد، نمایش هیجان انگیز تر شود. البته من مایلم بیشتر از استعاره خود استفاده کنم؛ باید با کاهش هزینه مبارزه و طرح مطالبات عمومی، میزان مشارکت مردم را افزایش داد. حرکت از خواست های عمومی جامعه، سیاست درهای باز و تلاش برای همکاری با دیگران و گسترش پیوند بین داخل و خارج از کشور و رویکرد به جنبش های اجتماعی و همچنین تقویت ارتباط با مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر، برخی از گام هایی است که جامعه جمهوری خواه باید به طور جد بردارد. جامعه سیاسی ایرانی از نوعی اسکیزوفرنی فرهنگی رنج می برد. در عالم خیال خودشیفتگی بهت انگیز تک تک ما، مانع از دیدن دیگری و همکاری های جمعی و فراگیر می گردد. در عین حال در عالم واقع با مشاهده جثه کوچک خود، به فاقد اثر بودن و تن دادن به این وضعیت خو گرفته ایم. امری که در نهایت چشم امید دوختن به قدرت های خارجی را به اصلی ترین وسوسه بسیاری از ایرانیان بدل ساخته است. این سد را باید شکست. چگونه؟ برآستی نمی دانم. اما یک امر بر من محرز است. روش های تا کنونی چندان مثمر ثمر نیستند و از آن بدتر بسیاری از نسل های قدیمی تر کمتر تمایلی به تحول از خود نشان میدهند.

اما برای آن که به یک تصویر خوش بینانه و مبالغه آمیز از ظرفیت اثر گذاریمان در نغلتیم باید به دشواری های ساختاری در ایران نیز توجه کنیم؛ تا چه حد جامعه پذیرای تجدد، دمکراسی، سکولاریسم و عقلانیت است؟ نفوذ سنت، دین و استبداد تا کجا است؟ بازتاب فقر، فساد و عقب افتادگی اقتصادی و فرهنگی در حوزه سیاست چه شانسی برای نیروهای مدرن، خردگرا، سکولار و دمکراتیک باقی میگذارد؟

واقعیت آن است که نه تنها جمهوری خواهان بلکه حتی تمامی نیروهای مدرن و سکولار ایرانی در موقعیت فرادستی بسر نمی برند. این تنها استبداد سیاسی نیست که ما را به این سو پرتاپ کرده است. عقب ماندگی جامعه در به حاشیه راندن ما نقش ایفا کرده است. علاوه بر آن زندگی در تبعید، نوعی ذهنیت و خلق و خوی حاشیه نشینانه را در بسیاری از ما چنان درونی ساخته است که اگر هم بخواهیم سیاستی اجتماعی در پیش گیریم، نیروی عادت ما را از آن باز می دارد. قدرت اثر گذاری از خارج کشور هم به رغم اهمیت آن چندان تعیین کننده نیست. با این همه جامعه جمهوری خواه، سکولار و دمکرات ایرانی از مزیت های چشمگیری برخوردار است که آن را به یک گفتمان مهم در جامعه بدل ساخته است. بخش وسیعی از روشنفکران ایرانی و فرهیختگان و نخبگان سیاسی، فرهنگی و مدیران در درون و بیرون کشور تمایلات عمیقاً دمکراتیک، سکولار و جمهوری خواهانه دارند. در میان فعالان جامعه مدنی و جنبش شهروندی و حقوق بشری این نوع نگاه به سیاست از پذیرش بیشتری برخوردار است. جمهوری خواهان به عنوان یک نیروی آینده نگر و خواهان تحول اما معتدل، شانس بیشتری برای ایجاد وفاق ملی در ایران دارند. حتی حضور قدرتمند بسیاری از روشنفکران خوش نام و سیاست مداران با تجربه ایرانی در صفوف جمهوری خواهان که تمایلات چپ میانه دارند، زمینه پذیرش بیشتری به آن ها می دهد. و بالاخره، حمایت بسیاری از جمهوری خواهان از ارزش های مثبت جامعه مدرن در غرب می تواند جذابیت آن ها را به ویژه در نسل جوان افزایش دهد. فراموش نکنیم که ما بیش از آن که در حال حاضر بدیل سیاسی بلاواسطه ای برای کسب قدرت باشیم گفتمانی برای رشد و ترقی جامعه ایران به شمار میرویم. نفس تلاش برای همه گیر نمودن ارزش هایی که از آن نام بردم، در سمتگیری جامعه به سوی دمکراسی نقش موثری خواهد داشت. در عین حال ملاحظات جدی تری در پاسخ به سؤال شما وجود دارد که نیازمند تامل بیشتری است. از جمله بررسی درجه امکان پذیری و چگونگی رشد سکولاریسم و دمکراسی در کشوری است که در آن بنیادگرایان قدرت فائقه به شمار میروند و سیاست های ناعادلانه و پسا استعماری جهان غرب در آن منطقه نیز نوعی سوظن نسبت به نیروهای طرفدار نزدیکی با جهان غرب و یا مدافع ارزش های مثبت آن ایجاد کرده است.

از نظر شما برنامه ی عاجل جمهوری خواهان دموکرات و لائیک چه باید باشد؟

علاوه بر نکاتی که در پیش گفتم پرداخت به وظایف زیرین را مهم

میدانم که امیدوارم مورد توجه کل جامعه جمهوری خواه قرار گیرد:

۱. گسترش رویکرد بیرونی و اجتماعی، پیوند هر چه گسترده تر با داخل کشور و الویت بخشیدن به مبارزه در دفاع از جنبش های حقوق بشری و شهروندی (به ویژه جنبش زنان، دانشجویی، جنبش سندیکایی کارگری). در این زمینه می بایست بر اهمیت جنبش ضد تبعیض (جنسیتی، قومی، دینی، گرایش جنسی، سنی و...) و در راس آن حمایت از جنبش زنان و به ویژه کمپین یک میلیون امضا تاکید ویژه ای نمود. همچنین تاکید بر مبارزه علیه تبعیضات قومی چه از منظر تامین حقوق برابر شهروندی و گسترش دمکراسی و چه به منظور افزایش حس تعلق اقلیت های قومی در دفاع از یکپارچگی کشور اهمیت بسزایی دارد.

۲. گسترش روابط با مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر برای اعمال فشار به حکومت اسلامی و نشان دادن آن که ما همزمان بر صلح و دمکراسی تاکید می ورزیم. ۳ برجسته نمودن جایگاه سکولاریسم و لائیسیته در اندیشه و پراتیک ما. ۴ گسترش خصلت جنبشی و پلورالیستی این جریان. من همچنان بر این باورم که گسترش مشارکت سه جریان چپ دمکراتیک، ملی گرایان و مسلمانان سکولار و تاکید بر نقاط اشتراک همگانی یکی از موضوعاتی است که باید بدان پرداخته شود و موانع دسترسی به آن بررسی شود. علاوه بر آن اتخاذ سیاست در های باز، تمرکز زدایی و بررسی چگونگی کاهش هزینه مبارزه و افزایش مشارکت عمومی شانس این جریان را برای تجدید حیات افزایش خواهد داد. سیاست درهای باز در عین حال مشمول تلاش برای جلب همکاری کسانی است که از این مجموعه فاصله گرفته اند. ۵ و بالاخره گسترش همکاری با دیگر نیروهای جمهوری خواه که مدافع سیاست صدای سوم هستند. این همکاری ها باید در جهت افزایش اعتبار و قدرت اثر گذاری باشد و نه آن که به فلج سیاسی بینجامد و مشروعیت ما را خدشه دار سازد. در این زمینه نسبت به تجربه همکاری با ۹ گروه جمهوری خواه و نقاط ضعف و قدرت آن باید توجه ویژه ای نمود. بسیاری از نیروهای اپوزیسیون و از جمله برخی نیروهای جمهوری خواه که جز به کسب قدرت سیاسی به چیز دیگری نمی اندیشند، اولویت بخشیدن به پیکار برای حقوق بشر را به عنوان موضوع اصلی فعالیت ها و همکاری ها تخطئه می کنند. من اما بر این باورم اپوزیسیون جمهوری خواه زمانی از اعتبار جدی تری برخوردار خواهد شد که نشان دهد "اول حقوق بشر" و مبارزه برای جدایی دولت از دین اولویت سیاسی آن است.

اما صرف نظر از نکاتی که ذکر شد خط مشی سیاسی میبایست ضمن تاکید بر موازین بنیادین ما در مخالفت با کلیت نظام جمهوری اسلامی مردم

را فرا بخواند تا برای شکست کسانی که با سیاست های داخلی و خارجی خود ایران را با خطر ورشکستگی، فقر فزاینده، تشدید سرکوب ها، انزوا و حتی نابودی روبرو ساخته است از همه فرصت ها استفاده کنند. من به رغم مخالفتم با نظریه و مشی اصلاح طلبان دینی هرگز از این تاکید باز نا یستاده ام که خطر اصلی که جامعه ایران را تهدید می کند تداوم سیطره بنیادگرایی اسلامی بر کشور است.

نظرتان درباره ی همکاری با دیگر نیروهای اپوزیسیون چیست؟

گرچه من اولویت بیشتری برای دمکراسی و سکولاریسم قائلم اما همزمان از جمهوری خواهی به مثابه مطلوب ترین شکل گذار به دمکراسی و سکولاریسم در ایران دفاع می کنم. هم از این رو از دیر باز طرفدار نزدیکی هر چه بیشتر نیروهای جمهوری خواه، دمکرات و سکولار بوده ام و همچنان از آن حمایت می کنم. فراتر از آن به باور من همبستگی و گسترش همکاری در میان اپوزیسیون تمایل جدی جامعه ایرانی است و بدون آن تغییر چندانی در اوضاع سیاسی رخ نخواهد داد. از این رو هر جا که این همکاری موضوعیت یابد باید از آن استقبال کرد و نبایست سیاست انزواجویانه در پیش گرفت.

کسانی که اسیر خودشیفتگی های ملال آور گذشته خود هستند و از همکاری با دیگران وحشت دارند در بهترین حالت متکبران عبوسی هستند که نمی دانند دمکراسی روندی است که همزمان محصول درجه ای از چالش و سازش است. دیگر آن که بدون همکاری با دیگران نیروی ثمر بخشی برای تغییر ایجاد نخواهد شد. اپوزیسیونی که قدرت تاثیر گذاری نداشته باشد بیشتر به مرده ای متحرک شبیه خواهد بود تا نیرویی پویا و زنده. البته می بایست بین موضوعات موردی و فراگیر با پروژه های سیاسی تفاوت قائل شد. همان گونه که من سرسختانه در زمینه موضوعات فراگیر با هر نوع رویکرد سکتاریستی مخالفم و از همکاری کل اپوزیسیون دمکرات حمایت می کنم، در زمینه پروژه سیاسی بر تمایزات و رقابت سالم سیاسی پافشاری می کنم. یکی کردن این دو پروژه به هردو لطمه می زند و بی اعتمادی می آفریند. جامعه در عین حال نیازمند درجه ای از شفافیت سیاسی است. همچنین باور به ضرورت همکاری با دیگران جوازی برای بی پرنسیبی و ابن الوقتی بودن نیست. ایجاد توازن بین این دو همیشه امر ساده ای نیست. در این زمینه قبل از هر چیز باید به بررسی سود و زیان همکاری های سیاسی پرداخت. اما به هررو راه حل دست یابی به این توازن فراموش کردن ضرورت همکاری ها و یا خط زدن صورت مسئله نیست. منتفی کردن هر نوع همکاری با دیگران به بهانه اختلافات و یا رعایت اصول، ما را در

دنیای مجازی مان محبوس خواهد ساخت. بدتر از آن بسیاری را به این نتیجه خواهد رساند که گویا ما با چنین سنت سیاسی محکوم به زیست در زیر سیطره حکومت های استبدادی هستیم. من به هررو به دلیل خوش بینی ام هرگز تسلیم این عقیده نشده ام که دمکراسی در ایران قابل تحقق نیست. گیرم که روزی به این نتیجه برسم تلاش برای سیاست ورزی دمکراتیک در ایران "تونل زدن در کوه غیر ممکن ها است" و تکاپوی فرهنگی و فکری را بر این گونه تلاش ها ترجیح دهم!